

مرور کتاب:

بازخوانی کتاب: دریغ است ایران که ویران شود

فاطمه جواهری^۱

(تاریخ دریافت ۹۷/۰۸/۱۶، تاریخ پذیرش ۹۷/۰۹/۱۵)

مشخصات کتاب: فرامرز رفیع پور (۱۳۹۳) *دریغ است ایران که ویران شود*، نشر انتشار کندوکاوها و پنداشته‌ها (۱۳۶۰)؛ جامعه روستایی و نیازهای آن (۱۳۶۴)؛ سنجش گرایش روستائیان به جهاد سازندگی و عوامل مؤثر بر آن (۱۳۷۲)؛ مسائل ارتباط جمعی و تغییر ارزش‌های اجتماعی (۱۳۷۵)؛ جامعه، احساس، موسیقی (۱۳۷۵)؛ توسعه و تضاد (۱۳۷۶)؛ آناتومی جامعه (۱۳۷۷)؛ آنومی یا آشفتگی اجتماعی (۱۳۷۸)؛ کارائی بیمارستان‌ها (۱۳۷۸)؛ موانع رشد علمی در ایران (۱۳۸۱)؛ تکنیک‌های خاص تحقیق در علوم اجتماعی (۱۳۸۲)؛ علوم انسانی در ایران: نگاهی از بیرون و درون (۱۳۸۳)؛ سرطان اجتماعی فساد (۱۳۸۶)؛ آفریقای جنوبی: درس‌هایی برای ایران (۱۳۸۸)؛ دریغ است ایران که ویران شود (۱۳۹۳) و تضاد غرب و شرق: ایران و کشورهای غربی (۱۳۹۵) شانزده کتابی است که در طول ۳۶ سال اخیر توسط دکتر فرامرز رفیع پورتدوین شده است. در واقع او به‌طور میانگین هردو سال و نیم یک بار، یک کتاب جدید به اجتماع علمی عرضه کرده است. مکتوبات او در سه بخش قابل تفکیک است:

- آثار مربوط به حوزه روش‌شناسی تحقیق،

- آثار برگرفته از فعالیت‌های پژوهشی نویسنده،

- آثار معطوف به تحلیل مسائل جامعه ایران.

البته تألیفات وی از نظر جایگاه، هم وزن نیستند و با اطمینان می‌توان گفت مواردی که به تحلیل آسیب شناسانه وضعیت جامعه ایران مربوط است از نظر محتوا، حجم و تعداد، سهم بیشتری را به خود اختصاص داده‌اند. همانند اکثر اندیشمندان بزرگ که در طول حیات فکری خود

javaherm@yahoo.com

۱. دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه خوارزمی

تحولات قابل ملاحظه‌ای را از سر گذرانده‌اند، رفیع پور نیز در تیررس این قبیل دگرگونی‌ها بوده است. اولین اثر او به نام کندوکاوها و پنداشته‌ها، نشانه‌گرایی او به پایه‌گذاری یک اسلوب علمی برای تحقیق جامعه‌شناسانه با تکیه بر روش‌های اثباتی و کمی‌گرایانه است. این کتاب در زمان خود در زمره اولین متونی بود که روش پژوهش جامعه‌شناسی را آموزش می‌داد. اما به تدریج دغدغه او از ترویج «علم جامعه‌شناسی» به تحلیل «جامعه ایران» تغییر پیدا کرد. وی از سال‌ها پیش درصدد است متفکران و اندیشمندان علوم اجتماعی و اذهان مدیران و کارگزاران کشور را متوجه شرایط بحرانی جامعه کند.

«دریغ است ایران که ویران شود» که تدوین آن به‌گفته نویسنده حدود ۱۰ سال به‌طول انجامید، جلد دوم کتابی است که به‌خاطر ضرورت و اهمیت مطالب‌اش زودتر از جلد اول (تضاد غرب و شرق: ۱۳۹۵) پا به عرصه وجود گذاشت. عنوان کتاب به‌روشنی از نگرانی دردمندان یک جامعه شناس ایرانی حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که نویسنده رسالت خود را آگاهی‌بخشی و حساسیت-آفرینی درباره شرایط رو به اضمحلال جامعه می‌داند. کتاب با طرح یک «مسئله» آغاز شده است. او ایران را در معرض یک فلج اجتماعی می‌بیند و نگران تخریب ارکان فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن است. وی کوشیده وضعیت فعلی جامعه را به‌تفکیک ساختارها و نهادهای اجتماعی مختلف، در پرتو یک نگاه تاریخی بلندمدت و با منظور داشتن نقش هر دو نوع عوامل خارجی و داخلی تحلیل و تشریح کند.

مروری گذرا بر صفحات کتاب حاکی از آن است که نویسنده با استفاده از عنوان بندی‌های اصلی و فرعی متعدد، علامت‌گذاری‌ها، تصاویر، نمودارها و جداول، گزیده‌هایی از ادبیات فارسی، آیات قرآن، خاطره‌های شخصی، نقل قول‌های غیررسمی که در قاب‌ها قرار داده، در نظر داشته کتاب را به یک متن چندساحتی که از ویژگی تنوع و کاربردی بودن نیز برخوردار است تبدیل کند. در کتاب «دریغ است ایران که ویران شود»، نقطه‌عزیمت نویسنده طرح این مسئله است که ثبات و کارآمدی جامعه ایران رو به زوال است و برای حفظ آن باید کوشید. کتاب مشتمل بر ۱۰ مبحث اصلی است. پس از طرح پیش‌گفتار و مقدمه، فصل اول به‌بررسی استعمار و نقش آن، فصل دوم به جایگاه ایران در نظام استعماری اختصاص داده شده است. در فصل سوم تئوری‌های مبنایی درجنگ فرهنگی- اجتماعی؛ در فصل چهارم تخریب نظام فکری و ادراکی، و در فصل پنجم نظام فرهنگی و تخریب آن بررسی شده است. در فصل ششم نظام مذهبی و حکومت اسلامی تحلیل شده است. در فصل هفتم نظام اجتماعی و اختلال آن، و در فصل هشتم نظام حکومتی ایران: امکانات و محدودیت‌هایش، و در فصل نهم نظام اقتصادی و عوامل مؤثر غیراقتصادی تشریح شده و در فصل دهم خلاصه و نتیجه‌گیری ارائه شده است.

او یکی از مهمترین عوامل مؤثر بر مشکلات جامعه ایران را پدیده «استعمار» می‌داند. به زعم وی کشور ایران در ادوار تاریخی متعدد به‌طور غیرمستقیم در وضعیت استعماری بوده است. به این دلیل، ابتدا سابقه استعمار و شیوه‌های قدیمی و جدید عملکرد آن را تحلیل می‌کند. از نظر وی نظام‌های استعماری با اقدامات متعددی از جمله تخریب نظام فرهنگی سنتی کشورها، کاهش قدرت تفکر و شناخت، ایجاد منابع ارزش فرست جدید، استقرار بخشیدن به حکومت مناسب با اهداف استعماری و ایجاد یک نظام آموزشی مدرن اهداف خود را محقق می‌سازند. سپس با تکیه بر مروری تاریخی، ردپای استعمارنویین را در خاورمیانه و جهان اسلام و جایگاه ایران را در نظام استعماری آشکار می‌نماید. در این اثنا رابطه دولت‌های انگلستان و روسیه با دولت ایران، اقدامات پادشاهان وقت و همچنین نقش ایران در جنگ جهانی را بررسی می‌کند.

در مرحله بعد وی نظریه ابداعی خود تحت عنوان «جامعه غیررسمی» را مطرح نموده و بر ظرفیت آن در تحلیل جنگ فرهنگی - اجتماعی که استعمار در جامعه ایران راه انداخته تأکید می‌ورزد. در نظر وی جامعه غیررسمی معادل «ملت یا توده مردم» (که عموماً بدون سازمان‌دهی هستند) نیست. جامعه غیررسمی، دارای ساختار و سازمان‌دهی است، از یک مرکزیت به هم پیوسته، مقبولیت اجتماعی و قدرت نفوذ قابل ملاحظه در بین مردم برخوردار است. روحانیون، بازرگانان و میدان‌داران عناصر سنتی جامعه غیررسمی و تحصیل‌کرده‌ها، روشنفکران، دانشگاهیان، انجمن‌های علمی و سازمان‌های غیرحکومتی عناصر مدرن آن هستند. وی قانونمندی حاکم بر جامعه غیررسمی را به ترتیب زیر تشریح کرده است:

- اگر قدرت جامعه رسمی و غیررسمی بایکدیگر هم‌سو شود استعمار قادر به تسلط بر کشور نمی‌باشد؛

- اگر بتوان این دو بخش را از یکدیگر تفکیک نمود و بر بخش رسمی مسلط شد در آن صورت قدرت‌های استعماری می‌توانند از طریق حکومت به اهداف خود برسند؛

- اگر بتوان بخش غیررسمی را در مقابل بخش رسمی بسیج نمود در آن صورت می‌توان یک حکومت را با نیروهای درونی خود آن کشور ساقط کرد؛

- اگر بتوان در کنار بخش رسمی بر بخش غیررسمی نیز مسلط شد در آن صورت می‌توان پایه‌های استعمار را به‌طور استوار تضمین نمود (۱۳۹۳: ۱۳۸).

به زعم او نظام استعماری در ایران از طریق ایجاد تضاد بین جامعه رسمی و غیررسمی موجب کاهش انسجام اجزاء جامعه شده است. وی ظهور انقلاب اسلامی و مقاومت مردم در زمان جنگ ایران و عراق را حاصل هم‌سویی دو بخش رسمی و غیررسمی جامعه می‌داند و بر این باور است که پس از آن استعمار با ایجاد تضاد بین دو بخش یادشده جامعه را دچار آشفتگی‌های فرهنگی - اجتماعی می‌کند.

نویسنده سپس به تحلیل تک تک نهاد ها و نظام‌های اصلی جامعه پرداخته و زمینه‌های تخریبی آن‌ها را آسیب شناسی می‌کند. به این منظور ابتدا از نهاد علم و نظام تعلیم و تربیت شروع می‌نماید. وی معتقد است نهاد آموزش در ایران اعم از آموزش متوسطه یا عالی، خود در جهت تخریب قدرت ادراک و تفکر عمل می‌کند. به خاطر استیلای نظام‌های استبدادی، ایران هیچ‌گاه دارای یک دستگاه نظام مند نبوده که بتواند به تولید فکر بپردازد. این امر باعث شده قدرت تفکر حکومت در مواجهه با مسائل پیش رو به شدت کاهش پیدا کند. دیگر آن که به خاطر وجود نابرابری‌های اجتماعی، برخورداری از آموزش‌های علمی به یک وسیله ارتقاء اجتماعی تبدیل شده و در خدمت حل مسائل جامعه قرار نگرفته است.

در حوزه فرهنگ، او نفوذ فرهنگی فئودال در ساختار کلی فرهنگ جامعه را عامل تخریب کننده می‌داند. فرهنگ فئودالی بر پایه دستیابی نابرابر به منابع ارزشمند، استبداد، اشرافیت، تجمل‌گرایی، تمجید ظاهری و دشمنی باطنی شکل گرفته است. او معتقد است فرهنگ فئودالی با گسترش شهرها، مهاجرت ارباب‌ها به شهر و افزایش ارتباطات به تدریج از محیط روستایی به محیط شهری تسری پیدا کرده است. به این ترتیب عناصر فرهنگ فئودالی دیگر به یک قشر خاص محدود نیستند بلکه عمومی شده است. بر این پایه، هروقت یک کنشگر انسانی در موقعیت برتر (ارباب) قرار گیرد با فرد مقابل خود که بهره کمتری از منابع ارزشمند دارد (رعیت) مطابق مؤلفه‌های فرهنگ فئودالی و براساس تمایز و برتری جویی از دیگران رفتار می‌کند.

همچنین وی نفوذ فرهنگ ایلی در زندگی امروز را مبنای خاص‌گرایی، فردگرایی، قانون‌گریزی، عدم شایسته‌سالاری و فساد اداری می‌داند. از نظر او یکی دیگر از اختلال‌های فرهنگی، تمایل زیاد به همجوهرهای تقلیدی و غیرآگاهانه و وفور رفتارهای احساسی است. این ویژگی اغلب به‌عنوان یک آفت فرهنگی عمل می‌کند و به‌سادگی ابزار تحریک عاطفی مردم و جذب انرژی احساسی آن‌ها می‌گردد. از نظر او بدترین حالت این است که یک امر منفی به یک فرهنگ تبدیل شود یعنی از پذیرش همگانی برخوردار گردد و قاعده نانوشته اما معتبر کنش شود.

از نگاه رفیع پور، فرایند توسعه برون زای ایران موجد شکل‌گیری انواع تضادها از جمله تضاد بین بخش رسمی و غیررسمی، بین سنت و تجدد، بین انتظارات مطلوب و موجودی‌های واقعی، بین قومیت‌های مختلف، بین دانشگاهیان و روحانیون، بین عرصه دین و سیاست، بین اغنیاء و فقرا شده است. تدوam این تضادها آن‌ها را به یک فرهنگ تبدیل کرده است.

هنگام بررسی نظام مذهبی به طرح موضوعات متنوعی از جمله رابطه دین، حکومت و علم، سازمان دهی دینی، نظام آموزش حوزه‌های علمیه، نقش‌های معمول یک فرد روحانی و لزوم تغییر در آن می‌پردازد. او معتقد است دین در جامعه ایران، به عنوان موتور اصلی انقلاب و حکومت عمل کرده است. با این وجود، او نقاط قوت و ضعف حکومت مذهبی در ایران را برمی‌شمارد. وی سه

دسته اصلاحات سازمانی، محتوایی و سیاسی را در سطح نظام مذهبی و به‌ویژه حوزه‌های علمیه ضروری می‌داند. از نظر او برای روحانیون به‌ویژه آن‌ها که متصدی فعالیت‌های سیاسی-اجرائی هستند لازم است که به درکی عمیق‌تر از اقتضانات جامعه مدرن، خروج از مرزگذاری‌های محدود و افزایش تعامل با افراد خارج از حوزه، دست پیدا کنند. وی از ادخال دین و سیاست بیمناک نیست اما از سوق دادن دین به بخش رسمی آن هم براساس روش‌های ضعیف و ناکارآمد، ناخرسند است و تأکید دارد که با پافشاری بر معیارهای ظاهری و شکلی بدون ارائه استدلال‌های محتوایی نمی‌توان مردم را به دین جذب کرد. در خاتمه این فصل برای بهره‌برداری محتوایی از متن قرآن و فرهنگ اسلامی به تفصیل اصولی را پیشنهاد می‌کند.

از نظر او پایداری جامعه به‌وجود انسجام و انتظام فراگیر استوار متکی است. اما عوامل درونی و بیرونی می‌توانند این انسجام و انتظام اجتماعی را تخریب کنند. واگذاری نقش‌ها به افرادی که صلاحیت کافی ندارند، عدم موازنه میان تکالیف و حقوق مربوط به ایفاء یک نقش، وجود درجه بالایی از نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی که مولد احساس تبعیض، محرومیت و نارضایتی می‌باشد از جمله عوامل داخلی تخریب‌کننده انسجام و نظم جامعه است. در بین عواملی که از بیرون موجب اختلال در نظم جامعه شده‌اند، وی به ارزش‌های جهانی پرجاذبه که توسط رسانه‌های فرامرزی اشاعه پیدا کرده و ارزش‌های بومی را کم‌اهمیت ساخته اشاره دارد. این فرایند از طریق تشدید معیارهای مقایسه موجب نیازآفرینی شده، ارضاء نیازها را مشکل و احساس نارضایتی را بیشتر کرده و در نتیجه آن فردگرایی تقویت و هویت ملی تضعیف شده است. از دید او برای مقابله با غرب و اداره درست جامعه به‌افراد خداجو، وطن‌دوست، متفکر، جهان‌دیده، ایثارگر، ناوابسته، دارای قالب‌های فکری باز و فارغ از حصار تنگ ایدئولوژی‌های سیاسی نیاز است.

وی در تحلیل وضعیت نظام سیاسی ایران به مقایسه کارکرد و نقش دموکراسی در کشورهای پیشرفته و کشورهای جهان سوم می‌پردازد و اشاره دارد به این که دموکراسی پایدار (با وجود نقائصی که دارد) یکی از مناسب‌ترین انواع حکومت‌هاست. اما شرط داشتن یک دموکراسی موفق وجود هویت ملی قوی، همبستگی، وفاق ارزشی و مدیریت افرادکاردان است. مادامی که این شرایط احراز نشده باشد این امکان هست که کشور با نام دموکراسی به‌سوی تشتت و آناارشی پیش برود. در حال حاضر که در کشورهای جهان سوم، پیش‌نیازهای اصلی دموکراسی محقق نشده مردم به یک شبه دموکراسی یا دموکراسی دروغین دل‌خوشند. از نظر او دموکراسی فقط زمانی می‌تواند محقق شود که شرایط لازم آن از قبل فراهم آید.

رفیع پور فقدان برنامه عملی و نقشه جامع، تجزیه نیروهای انقلابی در گروه‌های کوچک، ازدست رفتن وفاق اجتماعی بین نخبگان سیاسی و مدیران جامعه، محدودیت ظرفیت فکری، کمبود افرادکاردان ولایق، عدم تعریف دقیق نقش‌ها و محدوده آن‌ها و ضعف ساختار قانون را از جمله

مشکلات نظام سیاسی ایران می‌داند. به‌زعم او عمومیت یافتن فرهنگ فئودالی از یک سو و صعود ناگهانی افراد فاقد شایستگی از لایه‌های پایین به لایه‌های بالای مدیریتی موجب احساس غرور زیاد برخی مسئولان و مدیران جامعه شده است. زمانی که این غرور با فقدان تفکر مولد در هم می‌آمیزد به تخریب اجتماعی منجر خواهد شد. از سوی دیگر به‌خاطر وجود بقایای نظام فئودالی در عقبه فرهنگ سیاسی کشور و انعطاف ناپذیری مسئولان در برابر مخالفان، انتقادهای اجتماعی سیاسی که در طول تاریخ مجال ظهور نداشتند به‌شکل نارضایتی‌های ضمنی ظهور پیدا می‌کنند.

برای اوهیچ‌یک از دو اصل «تمرکز قدرت یا عدم تمرکز قدرت» بردیگری برتری ندارد بلکه این امر به‌شرایط زیربنایی کشور بستگی دارد. زمانی که جامعه دارای سازمان‌دهی مناسب و سطح وفاق اجتماعی بالا باشد تمرکز قدرت ضرورت ندارد. اما برای جامعه در حال گذار که نظم قبلی آن به‌هم خورده و در جست‌وجوی نظم جدید است؛ تمرکز قدرت حداقل برای مدتی لازم است مشروط به آن که وضعیت را از نظر ارضاء نیاز و بی‌ثباتی بدتر نکند (۱۳۹۳: ۶۵۲).

نگرش نویسنده به احزاب سیاسی نیز بر همین پایه شکل گرفته است. احزاب سیاسی برای رشد جامعه ضروری هستند مشروط به آن که تعداد احزاب محدود باشد و یک سیستم نظارتی قوی وجود داشته باشد تا آن احزاب در مسیر منافع ملی حرکت کنند نه این که احزاب به‌گونه‌ای عمل کنند که گویی منافع گروهی خود را بر منافع ملی ترجیح می‌دهند. از نظر او وجود چنین احزابی مغایرتی با نظام ولایت فقیه ندارد.

رفع پور در ادامه تحلیل‌های خود، ردپای استعمار در نظام اقتصادی جامعه را پی‌گیری می‌کند و اقتصاد متکی بر فروش نفت و واردات کالاها، اقتصاد متکی بر نیازهای مصرفی احساس شده و نه نیازهای اساسی را زمینه وابستگی به نظام سلطه می‌داند. وی معتقد است در ایران، نظام اقتصادی بیش از کشورهای صنعتی تحت تأثیر عناصر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است. به‌همین ترتیب اصلاح نظام اقتصادی زمانی میسر خواهد شد که بسترها و ساختارهای لازم فرهنگی اجتماعی و سیاسی اصلاح شوند. در این راستا او از یک عنصر فرهنگی که از اشرافیت رانت خوار و سلطه نظام ارباب و رعیتی برخاسته نام می‌برد. به‌واسطه رسوخ این مؤلفه‌های فرهنگی، "کار" عنصر ارزشمندی نیست زیرا سخت‌کوشی و کار زیاد مختص رعایا و تنعم و مصرف‌گرایی ویژه ارباب‌ها است. وی مهم‌ترین شرط داشتن یک نظام اقتصادی کارآمد را احساس تعلق فراگیر به هویت ملی می‌داند به‌طوری که در بین همه لایه‌های نظام اقتصادی از جمله کارفرما، سرمایه دار، تولیدکننده، کارگر و مصرف‌کننده عمومیت پیدا کرده باشد. برای مثال زمانی که مردم در اثر دگرگونی‌های ارزشی به فردگرایی و مصرف‌تظاهری گرایش پیدا کرده باشند، خرید اجناس خارجی را بر اجناس داخلی ترجیح می‌دهند. وی سپس به اهمیت نقش اهداف مشترک، اعتماد و صداقت برای پیشرفت اقتصادی تأکید می‌کند. در واقع ایران و ایرانی باید به‌گروه مرجع مردم تبدیل شود تا اقتصاد رشد کند. در صورت

فقدان این ضرورت‌ها و پیش‌نیازهای فرهنگی-اجتماعی حتی اقتصاد مقاومتی نیز شکل نخواهد گرفت. او سپس به تحلیل مشکلاتی می‌پردازد که گریبان‌گیر مدیریت اقتصادی جامعه است.

در بخش انتهایی کتاب، او به یک جمع‌بندی موسع از مطالب پیش می‌پردازد و به ضرورت تشخیص درست مسائل جامعه تأکید می‌ورزد. از نظر او شعار زدگی، انتقادناپذیری، محدودیت تفکر و ادراک، میل به بروز رفتارهای تقلیدی و همجوری از جمله موانع شناسایی مشکلات اصلی جامعه است. سپس او به موانع تحقق راه‌ها می‌پردازد. وی بر آن است که نظام جمهوری اسلامی ایران با بازنگری در اهداف، بررسی اولویت اصول و به‌کارگیری روش‌های جذاب می‌تواند مانع ریزش پیروان خود شود. این مهم تاحدی با تغییر مسیر از شکل به سوی محتوا و افزایش شناخت از مناسبات بین-الملل به دست می‌آید. به این ترتیب او عاملیت فرد را با دگرگونی‌های ساختاری تلفیق می‌کند و هر دو را لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند. وی معتقد است جامعه ایران نیازمند یک مدل توسعه درون‌زا است به طوری که با منطق سنت الهی، هویت ملی، و اقتضائات بومی هماهنگ باشد، به تولید تضاد منجر نشود و ادخال و هماهنگی متقابل جامعه رسمی و غیررسمی را در خود داشته باشد.

هر چند که سوی‌گیری کتاب دریغ است ایران که ویران شود، تاحدی معطوف به جلب توجه مدیران و کارگزاران جامعه است اما دانشجویان، دانش‌آموختگان و اندیشمندان علوم اجتماعی نیز به سهم خود می‌توانند از آن منتفع شوند. متن کتاب مملو از تحلیل و تفسیرهای مختلف از رفتارهای اجتماعی و خلق و خوی ایرانیان و سازوکارهای مربوط به نهادهای جامعه است. چنین متنی می‌تواند منبعی برای شناخت جامعه ایران و شکل‌گیری آثار پژوهشی در آن زمینه باشد. بدون شک درباره چالش‌های اجتماعی و تشریح موانع رشد در جامعه ایران، آثار گرانقدر دیگری نیز تدوین و منتشر شده است.

تلاش نویسنده در ارائه تحلیلی موشکافانه، نظام‌یافته و جامع از علل و زمینه‌های تاریخی مسائل جامعه ایران، تحلیل پیامدها و آثار آن محدودیت‌ها بر سطوح مختلف حیات فرد، نهادها و جامعه و در نهایت ارائه راه‌حل‌های کاربردی متناظر با سطوح خرد، متوسط و کلان، حجم کتاب را به ۹۰۰ صفحه رسانده است. با وجودی که تعداد زیاد صفحات کتاب، نشان دهنده علقه فکری و دلچسپی عاطفی نویسنده به جامعه ایران است و از این حیث می‌تواند نقطه جاذبه باشد اما در عین حال، حجم زیاد ممکن است خواننده را دچار هراس سازد و تمایل به مطالعه را کاهش دهد. همچنین به همین دلیل، حجم این نوشتار نیز ناگزیر بیش از حد تلخیص و معرفی یک اثر (book review) شده است.

نکته قابل تأملی که از مرور آثار رفیع پور به دست می‌آید این است که یک اندیشمند حوزه جامعه‌شناسی زمانی که به مرحله‌ای از کمال و سرآمدی می‌رسد از تمرکز بر مسائل جزئی و پراکنده

دست می‌کشد و به‌شیوه‌ای مسئله پردازانه براساس طرح ذهنی کلی خود به ریشه یابی مشکلات بنیادین جامعه و چاره جویی از آن می‌پردازد.

شاید این مشی علمی به‌این دلیل شکل گرفته باشد که رفیع پور خود را مصلح و طبیب جامعه می‌داند و دغدغه یک‌پارچگی و پایداری کشور را دارد. به‌اعتقاد او بخش اعظم اصلاح اجتماعی زمانی صورت می‌گیرد که مدیران جامعه محدودیت‌های فکری و نقائص عملکردی خود را بشناسند و به‌رفع آن اهتمام داشته باشند. از این رو، این افراد را مخاطب خود می‌بینند و می‌کوشد تا برنگرش و کنش آن‌ها تأثیر بگذارد. به‌این دلیل، با لحنی مشفقانه به‌شیوه‌ای که از نظر خودش نافذ و تأثیرگذار است، بینش آن‌ها را درباره وضعیت موجود بسط می‌دهد و با ارائه پیشنهادهایی کاربردی می‌کوشد تا راه اصلاح امور را هموارسازد. این سبک نوشتار، باعث شده برخی افراد وجه تبیینی و تحلیلی مطالب او را دست کم بگیرند و نثر او را تجویزی، پدرمآبانه و متکی به اندیشه مهندسی اجتماعی بدانند. رفیع پور از این قبیل قضاوت‌ها هراس ندارد و اذعان دارد به این که «بنده ناصحی امین هستم هر چند که در فضای ساخته شده، ناصحان مغضوبند» (۱۳۹۳: ۲۱).

درخاتمه باید گفت بهترین شیوه قدردانی از دانشمندان، جدی گرفتن آثار آنان است. به این منظور شایسته است جامعه علمی دریک فرصت موسع به مطالعه و غور و بررسی درباره کتاب «دریغ/است /ایران که ویران شود»، بپردازد و آورده‌های آن را در نسبت با آثار مشابه دیگری که دراین زمینه وجود دارد، مورد نقد، داوری و ارزیابی قراردهند چیزی که دراین نوشتار مجال آن فراهم نیامد.